

تحول و تطور علم سیاست در آمریکا و فرانسه

محمدباقر خرمشاد*

(دریافت: ۹۳/۱/۳۰ پذیرش: ۹۳/۴/۴)

چکیده

با هدف فهم چگونگی تحول و تطور علم سیاست در دو جامعه‌ی آمریکا و فرانسه، این نوشتار با روشی مقایسه‌ای به این سوال اصلی پاسخ می‌دهد که سیر تحول و تطور علم سیاست در آمریکا و فرانسه چگونه بوده است و چه تأثیرات و تأثراتی از یکدیگر داشته‌اند. مطالعه‌ی سیر تحول علم سیاست در فرانسه‌ی دوران آگوست کنت و امیل دورکهایم (به عنوان پدران بنیانگذار جامعه‌شناسی مدرن) و بررسی روند تطور این علم در آمریکای پناهگاه اندیشمندان و عالمان اروپایی، در خلال دو جنگ جهانی اول و دوم، دغدغه‌ی این تحقیق است. ملاحظه می‌شود که باوجود تأثیرپذیری‌های اولیه‌ی آمریکا از اروپا در انتقال یافته‌های علمی علوم انسانی و علوم اجتماعی قرن‌های هجده و نوزده؛ در قرن بیستم (خصوصاً نیمه‌ی دوم این قرن) آمریکا با اصول و قواعد حاکم بر آن، در روندی متفاوت و متمایز به مهد تولد، شکل‌گیری و تطور علوم سیاسی نوین تبدیل می‌شود به گونه‌ای که تمام جهان و از جمله اروپا و فرانسه تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند. تحول علم سیاست در آمریکا است که به شکل‌گیری جامعه‌شناسی سیاسی امروزی منجر می‌شود، در حالی که فرانسه برای سالیان سال گرفتار سایه‌ی سنگین حقوق عمومی در حوزه مطالعات سیاسی است.

واژگان کلیدی: علم سیاست، علوم سیاسی، فرانسه، ایالات متحده‌ی آمریکا، جامعه‌شناسی سیاسی،

حقوق عمومی، علوم اجتماعی، تاریخ.

مقدمه

مطالعه‌ی تاریخی‌چهره‌ی هر پدیده‌ای همواره از موضوعات جذاب و مفید در عالم پژوهش و اندیشه محسوب می‌شده است، خصوصاً مطالعه‌ی تاریخی‌چهره‌ی هر علم؛ شامل نحوه‌ی شکل‌گیری، چگونگی تحول و مسیر تکاملی پیموده شده از اهمیت خاص و قابل توجهی برخوردار بوده است. در این میان، تطبیق و مقایسه از روش‌های علمی معرفت‌افزا، تبیین‌گر و آگاهی‌بخش به شمار می‌رود که فهم موضوع مورد مطالعه را در ابعادی وسیع‌تر و با عمق بیشتر، ممکن ساخته و فراهم می‌آورد.

در نتیجه: بررسی و مطالعه‌ی تاریخی‌چهره‌ی یک علم به شیوه و روش تطبیقی و مقایسه‌ای می‌تواند امری مفید و جالب توجه باشد. در این مقاله ما در صددم تا تاریخی‌چهره‌ی یکی از شاخه‌های پر حرف و حدیث علوم انسانی و اجتماعی؛ یعنی علم سیاست را به شیوه‌ی تطبیقی، آن هم در دو کشور مهم و مختلف جهان (آمریکا و فرانسه) مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم. در پرداختن و ورود منطقی به بحث و بررسی شکل‌گیری، تحول و تطور علم سیاست در دو کشور آمریکا و فرانسه، از نخستین سوال‌هایی که خود را به محقق و خواننده می‌نمایاند و تحمیل می‌کند عبارت است از این که اساساً علم سیاست چیست؟ یا حداقل مراد نوشته حاضر از علم سیاست چه می‌باشد؟ به عبارت دیگر با چه تعریفی از این علم، نویسنده در صدد است تا تاریخی‌چهره و روند تحول و تطور آن را در این دو کشور مختلف با فضای‌های فکری- فرهنگی متفاوت پی‌بگیرد؟ سوال بعدی می‌تواند این باشد که شیوه‌ی مقایسه در این نوشتار کدام خواهد بود؟ تا این که بالاخره معلوم شود که پس از این تعریف و تطبیق، بحث چه نتیجه‌ای را با خود همراه خواهد داشت.

الف) علم سیاست

برای تعریف "علم سیاست"، در این مقاله ما دو شیوه‌ی متفاوت خُرد و کلان را در پیش خواهیم گرفت: در شیوه‌ی کلان با فرض این که علم سیاست، زیر مجموعه‌ای از خانواده‌ی بزرگ علوم اجتماعی محسوب می‌شود، ابتدا به تعریف علوم اجتماعی خواهیم پرداخت تا از این طریق و در سایه‌ی تعریف عام و کلان علوم اجتماعی به برداشتی از چیستی و چگونگی علم سیاست نائل آییم و سپس در روش خرد، مستقیماً به برخی از تعاریف ارائه شده درباره‌ی علم سیاست خواهیم پرداخت تا از این طریق نیز پرتوی بر چیستی این علم و مراد خود از مفهوم

آن بیافکنیم. باشد که از تلفیق و ترکیب این دو دسته از داده‌های خرد و کلان بتوان به تعریف و برداشتی جامع‌تر، عمیق‌تر و دقیق‌تر از علم سیاست و چیستی و چگونگی آن نائل آمد.

۱- علوم اجتماعی و علوم سیاسی

اما خود علوم اجتماعی چیست؟ مجموعه‌ی این علوم از چه امری بحث و صحبت می‌کنند؟ مراد از منظومه‌ی علوم اجتماعی کدام است؟ آیا این طیف گسترده از علوم می‌تواند ذیل یک مجموعه‌ی واحد با عنوان علوم اجتماعی جای گیرد؟ و....

برخی مدعی شده‌اند که علوم اجتماعی در حدود یک صد سال پیش، خود از تعریف خویش و پاسخ به این سوال که علوم اجتماعی چیست، عاجز بوده است: "ما در نخستین کنگره آموزش علوم اجتماعی که در ژوئیه - اوت سال ۱۹۰۰ در پاریس برگزار شد، شاهد چنین نمایش مفرح و شعف‌آوری بودیم؛ زمانی که یکی از شرکت‌کنندگان به صورت غیر مترقبه‌ای چنین سوال نابهنگام و بی‌موقعی را مطرح ساخت و باعث اضطراب و هیجانی همگانی گشت، بالاخره چنین جمع‌بندی و اعلام شد که معین و مشخص‌سازی حد و مرزهای این علوم کاری سخت و مشکل است. آنان تلاش کردند که آن را تعریف کنند، ولی بیشتر از طریق سلبی [و نه ایجابی]. کنگره‌ی سال ۱۹۰۰ هیچ تعریفی از علوم اجتماعی ارائه نداد [یا نتوانست ارائه دهد]. (Hauser, 1930: 22).

ولی امروزه، به راحتی مشاهده می‌شود که چگونه وضع فرق کرده و تعاریف متعدد و مختلفی از علوم اجتماعی ارائه شده است؛ در یکی از این تعاریف می‌خوانیم:

"مجموعه علمی که انسان را در اجتماع مورد مطالعه قرار می‌دهد (Grawitz, 1988: 332) در تعریف دیگر آمده است: "موضوع اصلی و اساسی این علوم عبارت است از تجزیه و تحلیل اشکال مختلف تشکیلات و سازمان‌های اجتماعی و نیز عمل اجتماعی که امروزه در سطح جهان شاهد هم‌زیستی آن‌ها هستیم و یا این که در طول تاریخ و در آینده در پی هم آمده‌اند و خواهند آمد. اما بایستی توجه داشت که موضوع علوم انسانی و اجتماعی صرف تحلیل روابط اجتماعی انتزاعی و مجرد و مجزا، به گونه‌ای که جدای از انسان‌ها و افرادی که آن را زندگی کرده و تجربه می‌نمایند و یا حتی احتمالاً باعث تغییر و تحول در آن در خلال تجربه و عمل می‌گردند، نیست. به این ترتیب، قلمرو و دامنه علوم انسانی و اجتماعی در میان دو قطب جای گرفته و بسط می‌یابد؛ میان روابط اجتماعی گرفتار آمده در حصار و درون واقعیات مشترک و شکل جمعی آن از یک سو، و خود

فرد، با لحاظ تمام محدودی‌ها و قیدهای موجود در محیط و فضای زیستی زندگی وی و نیز در تمام اشکال فعالیت‌های مختلف مادی، اجتماعی و سمبولیک او، از سوی دیگر (Godelier, 1982: 22). در نتیجه و بر اساس این تعریف، موضوع علوم اجتماعی عبارت خواهد بود از " تجزیه و تحلیل شرایط شکل‌گیری و تولید و نیز تغییر و تحول زندگی اجتماعی انسان در اشکال و انواع فردی و اجتماعی آن (Ibid)".

تفسیر و تأویل واقعیت اجتماعی، بخش مهم دیگری از موضوع علوم اجتماعی است که با آن، این علوم " بسیار آشکارتر و مستقیم‌تر از علوم محض، نیروهای اجتماعی و سیاسی را مورد ملاحظه و مطالعه قرار می‌دهد، نیروهایی که جوامع ما را می‌سازند و بر آن اثر می‌گذارند و به همین دلیل و از همین منظر موضوع مناقشات و مبارزاتی هستند که هیچگاه قابل تمدید و تقلیل به صرف زمینه اپیستمولوژی [معرفت‌شناسی و شناخت انتقادی ریشه، منطق، ارزش‌ها، اصول و داشته‌های علوم] نیستند، بلکه بیش و پیش از هر چیز ایدئولوژیک و سیاسی هستند (Ibid, p.24).

علوم اجتماعی یک واحد غیر متکثر نیست، بلکه بر عکس، در طول بیش از یک قرن و در درون خانواده‌ی علوم اجتماعی، رشته‌ها و تخصص‌های مختلف این علوم، یکی پس از دیگری و هر کدام از درون یکدیگر زاده شده و تولد یافته‌اند. همه این علوم در جست و جوی شناخت و فهم اجتماع، مطالعه و تبیین امر اجتماعی و تفسیر و تأویل واقعیت اجتماعی بوده‌اند. در روندی منطقی و تدریجی " جامعه‌شناسی از فلسفه جدا می‌شود، سپس روان‌شناسی اجتماعی از جامعه‌شناسی منشعب می‌گردد، از جانب دیگر؛ جمعیت‌شناسی تبدیل به یک رشته‌ی تخصصی مستقل می‌شود، درست همان‌گونه که اکنون شهرسازی در حال چنین شدنی است " (Grawitz, 1984: 91). با این همه، نایستی فراموش کرد که از منظر اپیستمولوژیک (معرفت‌شناسانه)، علوم مختلف و متفاوت اجتماعی، جملگی ابعاد گوناگون یک مجموعه‌ی مشخص و واحد را مورد مطالعه و تحقیق و مورد بررسی قرار می‌دهند. به همین جهت نمی‌توان جامعه‌شناسی یا مردم‌شناسی را جدای از تاریخ، یا تاریخ را منفک از اقتصاد و مردم‌شناسی و یا حتی فلسفه را بریده از زبان‌شناسی و جامعه‌شناسی و خصوصاً زیست‌شناسی در نظر گرفت و تصور کرد.

استقلال آغازین و درونی هر یک از رشته‌ها و تخصص‌های علوم اجتماعی هیچگاه به انزوا، درون‌گرایی و خودنگری آنان منجر نشد. بلکه بر عکس، عملاً باعث تعامل و تبادل مفهومی، اطلاعاتی و معرفتی گسترده و در نتیجه غنا و عمق بخشی هر چه بیشتر به مجموعه علوم

اجتماعی گردید. به تعبیر برخی از متخصصین این حوزه، "این تلاش‌های نوآورانه، بیش از آن‌که به سمت تصادم و تعارض بین رشته‌های مختلف علوم اجتماعی پیش رود، متوجه گسترش قلمرو هر یک از آنان گشت. به همین دلیل و این گونه است که اقتصاد میل به جمعیت‌شناسی و ریاضی پیدا می‌کند، روان‌شناسی به سوی جامعه‌شناسی و زیست‌شناسی گسترش می‌یابد، و خود جامعه‌شناسی هم در جهت اقتصاد، قوم‌شناسی و آمار بسط پیدا می‌کند" (Drouard, 1983: 12).

به این ترتیب، علوم اجتماعی برای رسیدن به موقعیت کنونی و تشکیل خانواده‌ای بزرگ از رشته‌ها و تخصص‌های مختلف، راهی بس طولانی را از خلال بیش از یک قرن پشت سر گذاشته و تغییر و تحولی تدریجی را تجربه می‌کند. در نتیجه‌ی پشت سر گذاشتن این روند طولانی است که این تطور و تکامل حاصل می‌شود. گراویتز به عنوان محقق مشهور فرانسوی در علوم اجتماعی، رشته‌های این علوم را چنین بر می‌شمارد: "جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، قوم‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی، تاریخ، جغرافیا، جمعیت‌شناسی، اقتصاد سیاسی، علوم سیاسی و زبان‌شناسی" (Grawitz, 1984: 93).

به این ترتیب؛ علوم سیاسی به عنوان رشته‌ای از رشته‌های علوم اجتماعی، عبارت است از علمی که وظیفه‌ی آن فهم سیاست و موضوع آن مطالعه‌ی عمل سیاسی و نیز سازمان‌ها و تشکلهای سیاسی، خصوصاً بارزترین و بزرگترین تشکل سیاسی در میان آن‌ها یعنی دولت، می‌باشد. روابط سیاسی موجود در جامعه و همین‌طور کلیه‌ی فعالیت‌های معطوف به قدرت و سیاست افراد جامعه نیز بخشی دیگر از موضوع علم سیاست است. لذا تجزیه و تحلیل اشکال و ابعاد مختلف زندگی سیاسی انسان چه در سطح فردی و چه در سطح اجتماعی، موضوع علم سیاست خواهد بود. تفسیر و تأویل واقعیت سیاسی که بخش قابل توجه و تأثیرگذاری از آن، نیروهای اجتماعی و سیاسی و کنش‌ها و واکنش‌های ناشی از عمل و تعامل آنان می‌باشد، از دیگر اجزای موضوع علم سیاست محسوب می‌شود. مناقشات و مبارزات سیاسی، که ریشه در مباحث و مواضع ایدئولوژیک پیدا می‌کند، قسمت دیگری از حوزه‌های مطالعاتی علم سیاست به شمار می‌رود.

لازم به یادآوری است که با توجه به برخی از نکات فوق‌الذکر در تعریف علوم سیاسی؛ امروزه تعریف جامعه‌شناسی سیاسی به عنوان یکی دیگر از تخصص‌های زاده شده در دامن علوم اجتماعی و علوم سیاسی محسوب می‌شود. به عبارت دیگر علوم سیاسی علاوه بر تقسیم به

علم سیاست و روابط بین‌الملل، در درون رشته‌ی خاص علم سیاست، شاهد زایش‌های دیگری نیز نظیر جامعه‌شناسی سیاسی، سیاست تطبیقی، اندیشه‌سیاسی و موارد متعدد دیگری نظیر این تخصص‌ها بوده است، اتفاقی که در درون شاخه‌ی روابط بین‌الملل علوم سیاسی هم قابل مشاهده و شمارش است، تخصص‌هایی نظیر مطالعات منطقه‌ای، سیاست بین‌الملل، مطالعات اروپایی، مطالعات استراتژیک و...

۲- سیاست و علم سیاست

علم سیاست در مقایسه با سایر علوم از رشته‌های مختلف علوم اجتماعی نظیر جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، جمعیت‌شناسی، قوم‌شناسی، روان‌شناسی و... از ویژگی خاصی برخوردار است که در سایر رشته‌ها مشاهده نمی‌شود. در جامعه‌شناسی موضوع این علم "جامعه" است، در مردم‌شناسی، موضوع علم "مردم" است، در جمعیت‌شناسی، این "جمعیت" است که موضوع اصلی مطالعه است و... به این ترتیب در هر مورد از رشته‌های علوم اجتماعی مراد و موضوع مطالعه تقریباً روشن و مشخص است. اگر در علم سیاست نیز موضوع این علم را "سیاست" بدانیم، این مشکل پیش می‌آید که نخست خود سیاست چیست؟ مفهوم سیاست به روشنی و عینیت آن چه که از جامعه، مردم، جمعیت، قوم و... در سایر رشته‌های علوم اجتماعی به ذهن متبادر می‌شود، نیست. دوم، ارائه‌ی تعریفی از سیاست، خود آغاز مناقشه و اختلاف می‌گردد، چون علاوه بر این که تعریف واحدی از آن وجود ندارد، برخی هم چون «موریس دوورژه» در آن "تصویر ژانوس، خدای دو چهره" (دوورژه، ۱۳۸۶: ۹) (مبارزه و همگونگی) را می‌بینند، در حالی که در بسیاری از موارد سیاست "هم به عنوان حرفه و هم به عنوان علم" (لیدز، ۱۳۷۷: ۲۱) مطرح می‌گردد و این همان ویژگی خاص و خصوصیت پیچیده‌ای است که در سیاست و علم سیاست به چشم می‌خورد.

سیاست همیشه و در هر زمان هم "به مثابه‌ی حرفه" و هم "به مثابه‌ی علم" (روریش، ۱۳۷۶: ۵) مطرح بوده است. برخی آن را یک "تکنولوژی سیاسی برای سیاست‌مداران" (همان، ۶) و برخی دیگر آن را یک "هنر" (لیدز، ۱۳۷۷: ۲۱) می‌دانسته‌اند. به همین جهت از دیرباز بین "سیاست عملی" و "سیاست نظری" تفاوت قائل می‌شده‌اند. به عبارت دیگر؛

1. La politique
2. Le politique

سیاست هم موضوع یک بحث آکادمیک و علم خاص محسوب می‌شده است و هم موضوع یک عمل و فن، و فاصله‌ی زیاد موجود بین نظر و عمل، بین علم و حرفه، بین دانش و هنر و بین شناخت و فن، پرداختن به سیاست در صرف یکی از این دو حوزه و مقوله و یا احیاناً در هر دوی آن را به طور هم‌زمان سخت می‌نموده است.

در حالی که فرهنگ روبرت^۱ فرانسوی، سیاست را " فن و عمل حکومت بر جوامع انسانی " (دوورژه، ۱۳۸۶: ۳) تعریف می‌کند، فرهنگ انگلیسی مختصر آکسفورد^۲، آن را " علمی می‌داند که به شکل، تشکیلات و مدیریت یک دولت یا بخشی از یک دولت و مقررات ناظر بر روابط آن با دولت‌های دیگر می‌پردازد " (تانسی، ۱۳۸۱: ۳۹) و در این میان فرهنگ دیگری مثل لیتره^۳ آن را " علم حکومت بر کشورها " (دوورژه، ۱۳۸۶: ۳) می‌نامد. همان‌گونه که مشاهده می‌شود در تعریف نخست، سیاست به مثابه فن و عمل در نظر گرفته شده است. در تعریف دوم، به مثابه علم انگاشته شده است و در تعریف سوم، تلفیقی از این دو؛ زیرا این تعریف با تعریف نخست فرق چندانی ندارد، الا این که واژه‌ی "علم" جانشین واژگان " فن و عمل " شده است، در حالی که به نظر می‌رسد تعبیر و اطلاق حکومت بر جوامع انسانی یا کشورها بیشتر به فن و عمل می‌خورد تا به عبارات شناخته شده‌ای که از علم و علوم مثلاً در تعریف علم جامعه‌شناسی یا علم مردم‌شناسی موجود است. در هر حال در این تعریف، هم واژه‌ی علم به کار رفته است و هم محتوای فن.

به این ترتیب برای تعریف علم سیاست حتماً بایستی بین آن و تعریفی که به مثابه فن و حرفه از سیاست می‌شود، تمایز و تفاوت جدی قائل بود. یکی از اشکالات و خطاهای رایج در این زمینه، خلط بین تعریف سیاست به مثابه‌ی علم با سیاست به مثابه‌ی فن است. تفاوت بین سیاستِ سیاست‌شناسان^۴ و سیاستِ سیاست‌مداران^۵ تفاوتی جدی و قابل توجه است. سیاست در سخن چرچیل که می‌گوید: "سیاست تقریباً به اندازه‌ی جنگ هیجان‌انگیز و همان اندازه خطرناک است. در جنگ تنها یک بار کشته می‌شوید ولی در سیاست بارها " (رنی، ۱۳۷۴: ۳۷)، همان سیاست در معنای " رقابت سیاست‌مداران در مبارزه بر سر قدرت است " (متل، ۱۳۷۸: ۱۷)، و

1. Robert
2. Oxford
3. Littré
4. Les politologues
5. Les politiciens

این سیاست در معنای علم سیاست نیست و با تعریفی که می‌گوید: "سیاست، علم مطالعه‌ی انسان‌ها و رابطه‌ی بین آن‌ها با اقتدار است" (استیویکلند و جانستون، ۱۳۸۰: ۱۵) دارای تفاوت آشکار و غیر قابل انکار است.

تعاریفی نظیر "تخصیص اقتدارآمیز ارزش‌ها" (تانس، همان) از دیوید ایستون، یا "حکومت کردن بر انسان‌ها" (عالم، ۱۳۷۳: ۳۰) از کایتانو موسکا، یا تعریف نولی که می‌گوید: "همه‌ی آن فعالیت‌هایی که مستقیم یا غیر مستقیم با کسب قدرت دولت، تحکیم قدرت دولت، و استفاده از قدرت دولت همراه است" (همان)، یا "هنر استفاده از امکانات" و یا "مبارزه برای قدرت" (همان)، جملگی تعریف سیاست‌اند (همچنین ر.ک: برزگر و سرپرست سادات، ۱۳۸۹: ۳۴-۳۲) و نه تعریف علم سیاست.

در تعریف علم سیاست، هارولد لاسول می‌گوید: "علم سیاست به صورت یک نظام تجربی عبارت از مطالعه چگونگی شکل گرفتن قدرت و سهم شدن در آن است" (دال، ۱۳۶۴: ۸-۷). بر حسب تعریف شوراتس منتل: "علم سیاست، مطالعه‌ی قدرت است و حوزه‌ی سیاسی، هر وضعیتی را که در آن رابطه قدرت وجود دارد در بر می‌گیرد، یعنی در جایی که مردم را مقید کرده، زیر سلطه گرفته یا مشمول این یا آن اقتدار کرده است. حوزه سیاسی، هم چنین شرایطی را در بر می‌گیرد که در آن‌ها مجموعه‌ای از ساختارها یا نهادها به جای اراده‌ی ذهنی افراد، مردم را مقید می‌کند" (منتل، ۱۳۷۸: ۱۸). پل ژانت علم سیاست را آن بخشی از علوم اجتماعی می‌داند که درباره‌ی بنیادهای دولت و اصول حکومت بحث و بررسی می‌کند (عالم، ۱۳۷۳: ۲۶). عبدالرحمن عالم پس از مرور تعاریف گوناگون در جمع‌بندی خود از علم سیاست، معتقد است "علم سیاست، رشته‌ای از آگاهی اجتماعی است که وظیفه‌ی آن شناخت منظم اصول و قواعد حاکم بر روابط سیاسی میان نیروهای اجتماعی در داخل یک کشور، و روابط میان دولت‌ها در عرصه‌ی بین‌المللی است." (همان، ۳۱) و بالاخره سه تن از استادان آمریکایی (رودی، آندرسن و کریستول) در تعریف مشترکی چنین آورده‌اند: "علم سیاست را می‌توان به عنوان علم دولت یا به عنوان رشته‌ای از علوم اجتماع که مربوط به تئوری، سازمان‌ها، حکومت و اعمال دولت است، تعریف نمود" (ابولحمد، ۱۳۶۸: ۲۳). البته علاوه بر رهیافت سنتی در تعریف علم سیاست که در آن غلبه با دیدگاه حقوقی بوده و سخن از "مطالعه‌ی مواردی هم چون نهادهای دولتی، احزاب سیاسی، نهادهای اجرایی، اداری و حقوق بین‌الملل" (لیزر، ۱۳۷۷: ۲۲) بوده است، در رهیافت‌های نوین که نوعاً رفتار گرایانه و کارکردگرایانه

می‌باشد بر «توضیح روابط موجود در داخل سیستم سیاسی»، تأکید شده است و علاوه بر در نظر گرفتن سیاست به مثابه یک سیستم، تأکید بر مطالعه " سیاست‌های خرد، مطالعه‌ی بازیگران و روندهای سیاسی بوده است " (همان).

به این ترتیب علم سیاست، علمی مربوط به مطالعه‌ی دولت و حکومت به عنوان مظهر و تجلی نظام‌مند و رسمی قدرت و نیز قوی‌ترین گروه اجتماعی صاحب قدرت و همین‌طور چگونگی جریان یافتن و جاری شدن روابط قدرت بین این گروه اجتماعی از یک سو و علم بررسی روابط قدرت در سطح اجتماع، بین گروه‌های اجتماعی مختلف، بین آنان و دولت و حکومت و بالعکس و همین‌طور بین دولت‌های مختلف در عرصه‌ی بین‌الملل از سوی دیگر می‌باشد.

امروزه علم سیاست به مطالعه قدرت موجود در دولت و حکومت بسنده نکرده و قدرت را در هر جا که یافت کند، مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دهد، هر چند که این روش در پرداختن به قدرت، شیوه خاص مطالعه جامعه‌شناسی سیاسی به عنوان یک رشته تخصصی از علم سیاست می‌باشد. تعمیم یافتگی قدرت و تأثیرگذاری آن از پایین به بالا و روابط آن در سطوح پایین، هم چون اعمال آن از بالا به پایین و روابط قدرت موجود بین بالا و بالا، جملگی موضوع علم سیاست هستند. علم سیاست مطالعه‌ی قدرت است در هر جا که یافت شود یا اثری از خود بر جای گذاشته باشد. امروزه قدرت کالای انحصاری موجود در جامعه سیاسی نیست، بلکه درجات مختلفی از قدرت را می‌توان به وفور در سطوح مختلف جامعه‌ی مدنی مشاهده کرد. قدرت دولت در جامعه سیاسی برآیندی از روابط و تعامل قدرت از سطوح مختلف جامعه‌ی مدنی است.

ب) علم سیاست در آمريكا و فرانسه

برای نائل آمدن به شناختی کامل‌تر از مسیر تحول علم سیاست در آمريكا و فرانسه، به نظر می‌رسد که علاوه بر مطالعه‌ی تاریخچه‌ی شکل‌گیری و تطور این علم در هر یک از این کشورها، بررسی چگونگی تولد و تطور علوم اجتماعی به مفهوم عام نیز به عنوان مقدمه ضروری می‌باشد، چرا که علم سیاست در مفهوم امروزی آن محصول و رشته‌ای از محصولات و رشته‌های خانواده بزرگ علوم اجتماعی به عنوان شاخه‌ای برجسته و شاخص از علوم انسانی قدیم محسوب می‌شود.

۱- علوم اجتماعی در آمریکا و فرانسه

علوم اجتماعی آمریکا و اروپا (از جمله فرانسه) آن چنان به هم مربوط و مرتبط هستند که می‌توان به راحتی ادعا کرد که علوم اجتماعی آمریکا در خلال قرن‌های هجده و نوزده با الهام از علوم اجتماعی اروپا (از جمله فرانسه) و تحت تأثیر آن شکل گرفته است. بلاشک علوم اجتماعی آمریکا در خلال سال‌های ربع آخر قرن ۱۹ و ربع اول قرن بیست؛ یعنی از سال‌های ۱۹۷۰ تا حدود سال ۱۹۲۹، در سایه و تحت تأثیر آشکار مدل تاریخی علوم اجتماعی آلمان بوده و شکل یافته است. البته از این سال‌ها به بعد، علوم اجتماعی آمریکا با پایان بخشیدن به این نفوذ و تأثیر به تدریج به سوی علوم طبیعی میل کرده و از یافته‌ها و روش‌های این علوم در مطالعات و تحقیقات خود بهره می‌گیرد. اوج تأثیرپذیری علوم اجتماعی آمریکا از علوم طبیعی، سال‌ها بعد یعنی در سال‌های دهه‌ی پنجاه قرن بیستم نمایان می‌شود؛ زمانی که الگوهای کمی، تحلیل‌های سیستمیک، روش‌های کارکردگرایانه و متدهای رفتارگرایی جای خود را باز کرده، به شکوفایی رسیده و رواج و گسترش می‌یابد. از این جا به بعد است که علوم اجتماعی آمریکا خود را بیشتر به عنوان علوم طبیعی نمایانده و معرفی می‌کند تا به عنوان یک علم تاریخی.

برای فهم چرایی تفاوت آشکار شکل‌گیری و تحول علوم اجتماعی در آمریکا، بایستی به ایدئولوژی ملی آمریکاییان توجه داشت که مبتنی بر اسطوره‌ی "استثناگرایی"^۱ و "ملت برگزیده"^۲ است: این باور که آمریکا جایگاهی خاص و استثنایی در تاریخ دارد و به همین دلیل آمریکاییان بایستی راهی متفاوت از بقیه از جمله اروپاییان، طی کنند. این تلقی باعث تمایز انگاری جدی در آمریکا گشته و آثار تعیین‌کننده‌ای بر ابعاد مختلف زندگی آنان داشته است. علاوه بر این، در موضوع مورد بحث یعنی تحول و تطور علوم اجتماعی در آمریکا، بایستی جایگاه و اهمیت خاصی نیز به جنگ‌های داخلی آمریکا داد که تأثیر تعیین‌کننده‌ای در جهت‌گیری و توسعه‌ی علوم اجتماعی در این کشور داشته است.

در خلال سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۲۹ که علوم اجتماعی آمریکا به مفهوم واقعی آن ظهور پیدا کرده و شکل می‌گیرد، ما شاهد نوعی گذر آشکار از «تاریخ‌گرایی»^۳ و روش‌های تاریخ‌گرا یا تاریخی به سوی روش‌ها و متدهای تفسیری^۴ و تبیینی هستیم. نکته‌ی قابل توجه دیگر در این

1. Exceptionnalisme
2. La nation elue
3. Historisisme
4. Interpretative

سیر تحول عبارت است از این که آمریکاییان از همان ابتدا عنایت خاصی به جنبه‌های عمل‌گرایانه و سودگرایانه یا دستاوردهای عملی و سودمندی این علوم نیز داشته‌اند، و درست به همین جهت از همان آغاز؛ علوم اجتماعی آمریکا به علوم اداری گره خورده و از آن قابل تفکیک نمی‌گردد. به عبارت دیگر، علوم اجتماعی در شدن خود دائماً دغدغی سودمندبودن، مفید بودن، به درد بخور بودن و کاربردی بودن را مدنظر داشته است، اهتمام به علوم اداری نیز دقیقاً در همین راستا قابل فهم و تعبیر است. برای فهم هر چه بهتر و دقیقتر ریشه‌های علوم اجتماعی آمریکا، قطعاً نمی‌توان از مطالعه فلسفه اخلاق این کشور چشم پوشی کرده و از آن صرف نظر کرد. به عبارت دیگر، فلسفه اخلاق یکی از عوامل تعیین کننده و تأثیرگذار در علوم اجتماعی و به تبع علوم سیاسی، آمریکا بوده است.

بر خلاف آنچه که در اروپا اتفاق افتاد، چون جامعه‌ی آمریکا در طول حیات خود هیچ نوع از فئودالیسم را به خود ندیده و آن را تجربه نکرده است، هیچ‌گاه سوسیالیسم به صورت یک نیروی اجتماعی و سیاسی و تأثیرگذار نتوانسته است در این جامعه شکل گرفته و رشد یابد. به همین جهت بوده است که جامعه‌ی آمریکا مستقیم و بدون هیچ‌گونه مانع و رادعی و در فضایی اجماعی و تقریباً غیر اختلافی وارد عرصه‌ی دنیای لیبرالیسم شده است. فقدان رقیب و مخالفت جدی با لیبرالیسم حاکم بر جامعه‌ی آمریکا، نوعی لیبرالیسم ناب و اجماعی را در این جامعه رقم زده است. البته نه می‌توان و نه باید فراموش یا کتمان کرد که روند صنعتی‌سازی، مسأله و مشکل تضاد و مبارزه طبقاتی را به صورت دائم به عنوان یک خطر زنده نگه داشته است، یعنی نوعی سوسیالیسم بالقوه به صورت همیشگی در سایه‌ی صنعتی‌سازی به حیات خود ادامه داده است، ولی هیچ‌گاه نیروهای چپ به عنوان نیروهای اجتماعی و سیاسی تعیین کننده، موضوعی برای علوم اجتماعی و علوم سیاسی آمریکا نبوده است.

به این ترتیب پاسخ‌های لیبرالی متخصصین علوم اجتماعی آمریکا در سایه دو واقعیت مهم و تعیین کننده شکل می‌گیرد: باور به نوعی «استثناگرایی» آمریکایی از یک سو و مشکله‌ی نزاع‌های اجتماعی و تهدید بالقوه دائمی سوسیالیسم از سوی دیگر. این گونه است که لیبرالیسم خاص و خالصی علاوه بر حاکمیت بر جامعه‌ی آمریکا، علوم اجتماعی این کشور را نیز تحت تأثیر و سلطه‌ی شدید خود دارد.

تحول علوم اجتماعی در اروپا نیز به لیبرالیسم گره خورده بوده است. علوم اجتماعی اروپایی نیز دائم در جست و جوی این بوده است که «علمی» باشد. ولی شرایط خاص فرهنگی حاکم

بر هر کشور در نحوه‌ی شکل‌گیری و تحول علوم اجتماعی در آن‌ها مؤثر و تعیین‌کننده بوده است. به همین دلیل رشته‌های مختلف علوم اجتماعی، بسته به شرایط هر کشور اروپایی، از مأموریت سیاسی خاصی برخوردار گشته است. علوم اجتماعی در اروپا در آمد و شد بین علوم انسانی و آنچه که آن را علوم طبیعی می‌نامیم، تطور یافته است. مثلاً در فرانسه علاوه بر تاریخ، رشته‌های فلسفه عقل‌گرا و علوم اثباتی از نفوذ و تأثیرگذاری قابل توجهی برخوردار بوده است. با این همه، این از زمان «آلکسی دو توکویل» و «آگوست کنت» است که ما شاهد شکل‌گیری علوم اجتماعی در فرانسه هستیم. آنچه که در این میان اهمیت به سزای آن در شکل‌گیری علوم اجتماعی در فرانسه غیر قابل انکار است، انقلاب سال ۱۷۸۹ این کشور می‌باشد.

علی‌رغم اختلافات بعدی پیش آمده، این نکته کاملاً روشن است که علوم اجتماعی آمریکا تحت تأثیر علوم اجتماعی اروپایی قرن‌های هجده و نوزده تولد یافته است. بار دیگر بر این نکته بایستی تأکید مجدد نمود که آنچه که علوم اجتماعی امروز ایالات متحده آمریکا را تحت نفوذ خود داشته و دارد باور به همان "استثنا‌گرایی" آمریکایی است که هنوز که هنوز است علاوه بر علوم اجتماعی این کشور، زندگی سیاسی و اجتماعی آن را نیز تحت سلطه‌ی خود دارد.

نتیجه‌ی برجسته «استثنا‌گرایی» آمریکایی در علوم اجتماعی عبارت بوده است از رسیدن به نوعی "علم‌گرایی" در این کشور (Ross, 1991). رواج این نوع "علم‌گرایی" به نوبه‌ی خود دو محصول عینی برای علوم اجتماعی آمریکا در بر داشته است. "قدرت پیش‌بینی" و "نظارت و اداره" تاریخ. هر چند که برجسته‌ترین و کامل‌ترین اثر این علم‌گرایی عبارت بوده است از حاکمیت و رواج مجموعه‌ای از فنون و روش‌های کمی‌گرایانه و آماری برای گردآوری اطلاعات و تحلیل آن‌ها به منظور دخل و تصرف در برخی از داده‌ها و امور نظیر «انتخاب در مصرف»، «رای دادن» و... از دیگر نتایج این علم‌گرایی در علوم اجتماعی اثبات‌گرا، تأثیرگذاری عمیق بر ارزش‌ها و شکل‌دادن به نوعی زبان مشترک اصیل بوده است که فهم واقعیت‌های اجتماعی - تاریخی را برای توده‌های مردم نیز ممکن می‌ساخته است (همان، ۴۷۲).

هر چند که تعدادی از واقعیت‌های تاریخی، اندیشمندان وقت علوم اجتماعی آمریکا را به سمت و سوی جریان‌های اصلی کهن تاریخ غرب هدایت می‌کرد، ولی حضور قوی و قدرتمند ایدئولوژی ملی آمریکایی، قانون اساسی آمریکا و فرهنگ تاریخی آمریکایی آنان را به سمت

ادامه‌ی تغییرات تند و بنیادی رهنمود می‌ساخت، آن‌ها در جست و جوی منابع تغذیه‌ی مستمر و دائم علوم اجتماعی خود در داخل و ذیل تاریخ جدید خویش بودند. اقتصاددانان نئوکلاسیک، پیش از هر چیز و هر کس پارادایم نوینی را یافتند که از علم فیزیک الگوبرداری کرده و در طبیعت و خصوصاً طبیعت انسان ریشه داشت. اقتصاددانان نهادگرا، اکثر جامعه‌شناسان و تعداد قابل توجهی از سیاست‌شناسان تحت تأثیر سرعت شتابان تغییرات و تحولات و غیر قابل اعتماد و غیر ثابت بودن کمال مطلوب‌های آمریکایی، در جست و جوی نوعی علم «متفاوت» بودند، علمی که مبتنی بر تجربه‌ی جهان لیبرال در حال تغییر بوده و امکان نظارت و اداره فن‌آورانه را به آنان بدهد. عوامل متعددی نظیر دل‌نگرانی از امکان کنترل جهان جدید در حال تغییر و مقاومت‌هایی که صورت می‌گرفت و همین‌طور راحتی موجود در حرفه‌ای‌گرایی، این تحریکات علمی را به سوی علم‌گرایی سوق داد. تحت نفوذ و تأثیر اثبات‌گرایی ابزاری (روش اثبات‌گرای علمی بر ساخته برای سطوح اصلی تحقیق)، متخصصین علوم اجتماعی آمریکا و ادار به تأسیس نوعی علوم اجتماعی طبیعت‌گرا شدند، علوم اجتماعی طبیعت‌گرایی که به تدریج خود تبدیل به هدف گشت.

ریشه‌های علوم اجتماعی امروزی آمریکا در سال‌های دهه‌ی سی قرن بیستم میلادی یا به طور مشخص ۱۹۲۹ م. قابل ردیابی است، زمانی که روابط بین ایدئولوژی ملی آمریکایی یعنی "استثناگرایی" آمریکایی و مباحث علوم اجتماعی تغییر شکل داد. در این سال‌ها آمریکایی‌ها باور شایع خود را به تملک منافع و درآمدهای بارور و سودمند از دست دادند. در همین زمان بود که گفتارها و گفتارهای ملی و یافته‌های علوم اجتماعی تخصصی شکل گرفته در دانشگاه‌ها، زبان مشترک اصیل خود را از دست دادند و بدین‌سان حرفه‌ای‌گرایی و علم‌گرایی مباحث و گفتارهای علوم اجتماعی را از کمال مطلوب‌های ملی آمریکایی دور ساختند. دهه‌ی سی مملو از منازعات و کشمکش‌ها بود. در این سال‌ها، از آنجایی که بخش قابل توجهی از منازعات بین رشته‌های مختلف فروکش کرد، نظم و ترتیب‌های حرفه‌ای به بلوغ قابل قبولی نائل آمد. اما آنچه که باقی مانده و رشد یافت، منازعات درون رشته‌ای بود، که به نوبه‌ی خود به اختلافات عرضی بین رشته‌ای دامن می‌زد. منبع اصلی این منازعه چیزی جز مطلوب علم‌گرایی پدید آمده نبود.

در این میان نکته‌ی قابل ذکر و غیر قابل انکار عبارت است از نفوذ و تأثیر فراوان و گسترده علوم اجتماعی آمریکا و روش‌های آن در سطح جهانی. همان‌گونه که مشهور است: «در

توسعه‌ی علوم اجتماعی، دو مرجع در این زمینه (شناخت یک تأخیر برای جبران یا یک خلأ برای پر کردن) نقش اساسی ایفا کردند: ارجاع به علوم محض و علوم طبیعی از یک سو، و ارجاع به ایالات متحده‌ی آمریکا از سوی دیگر» (Drouarad, 1983: 15).

برخلاف فرانسه که در آن «آموزش عالی اجتماعی رسماً در تیول مادام‌العمر دانشکده‌های حقوق بود» (Hauser, 1930: 144)، علوم اجتماعی در آمریکا خیلی سریع به استقلال لازم دست یافت. در حالی که در فرانسه دانشکده‌های حقوق، انحصار آموزش علوم اجتماعی به خود را در جریان تحقیقات سال‌های ۹۵-۱۸۹۴ پنهان نمی‌کردند (Ibid, p, 166) و دانشکده‌های ادبیات سعی در برهم زدن این انحصار داشتند، در ایالات متحده‌ی آمریکا هر علم از علوم اجتماعی از آموزش خاص خود بهره‌مند بود. به علاوه، رقابت ایجاد شده بین هریک از این علوم باعث گسترش دامنه‌ی تحقیقات و ورود به عرصه‌های جدید پژوهشی خاص آن‌ها گردیده بود.

در ایالات متحده قبل از جنگ داخلی (۶۵-۱۸۶۱) پارادایم حاکم عبارت بود از حقوق طبیعت و به همین دلیل خبری از اثبات‌گرایی صریح میل (۷۳-۱۸۰۶) و کنت (۱۸۵۷-۱۷۸۹) نبود. برعکس، این در دوره‌ی طلایی^۱ (۹۶-۱۸۶۵) بود که طبیعت‌گرایی سالخورده و تاریخ‌گرایی رایج شده، به تدریج باعث تضعیف مفهوم حقوق طبیعی گشته و به این ترتیب اصل حاکم استثناگرایی آمریکایی را مورد تهدید و چالش قرار داد.

بحران پدید آمده در خلال سال‌های دوره‌ی طلایی گسترش پیدا کرد، ولی نخستین نتایج آن که در سال‌های ۱۸۷۰ و اوائل دهه‌ی ۱۸۸۰ خود را نشان داد، عبارت بود از تأسیس، استقرار و انشعاب گرایش‌های تاریخ سیاسی و اقتصاد سیاسی به عنوان رشته‌های مستقل از دامن سنت کهن فلسفه اخلاق. آنچه که بایستی بدان افزود عبارت است از تلاش‌های ابتدایی صورت گرفته برای برقراری یک جامعه‌شناسی بر اساس همان اصول و قواعد. در این شرایط بود که تاریخ‌دانان به تدریج شاهد فاصله‌ی بیش از پیش بین خود و آنچه که به عبارت صریح «علوم اجتماعی» نامیده می‌شد، بودند (Ross, 1991, P. 50 et 94).

تداوم تحولات تاریخی کلان؛ نظیر حرکت به سوی شناخت تاریخی مدرن و اوج‌گیری قدرت تخصص‌گرایی حرفه‌ای، باعث تولد نوعی الگوی تحول تدریجی آرام در علوم اجتماعی گشت. با فاصله گرفتن از الگوهای تاریخی - تکامل‌گرای گذشته‌ی علوم اجتماعی،

یک روند توسعه‌ی تصاعدی به سوی علوم اجتماعی تخصصی‌گرا آغاز شده و استمرار می‌یابد. اقتصاد سیاسی نخستین رشته‌ی تخصصی بود که از تاریخ‌گرایی جدا می‌شود و جامعه‌شناسان و سیاست‌شناسان هم دو دهه‌ی بعد می‌توانند با ادامه‌ی این راه به این مهم مبادرت ورزند. در نتیجه تمام حوزه‌های علوم اجتماعی، از تاریخ‌گرایی به سمت تجدید‌گرایی^۱ میل نموده و نگرش‌های تاریخ‌گرای مقاومت‌کننده، جای خود را به روندهای طبیعی، فرآیندهای علمی و به عبارتی دیگر به علوم کنترل اجتماعی می‌دهند.

۲- علوم سیاسی در آمریکا و فرانسه

با توجه به ماهیت و سابقه‌ی علوم سیاسی در میان علوم انسانی و علوم اجتماعی، به نظر می‌رسد که علوم سیاسی در عصر جدید، از نخستین رشته‌هایی است که از اخلاق و فلسفه جدا شده و رشته‌ی مستقلی را تشکیل می‌دهد، ولی با این همه آخرین بود. به قول گراویتز باید مسئولیت این تأخیر را متوجه پدر و مادر نامشروع این رشته؛ یعنی حقوق، فلسفه و تاریخ از یک سو و احساس مالکیت افراطی که این رشته‌ها نسبت به رشته‌های متأخر از جمله علوم سیاسی داشتند، از سوی دیگر دانست (Grawitz, 1984: 281).

البته علوم سیاسی در آمریکا، مشکلاتی را که تولد و تحول این علم در فرانسه برای شناخته شدن به عنوان یک رشته‌ی مستقل تجربه کرد، نداشت. علوم سیاسی در آمریکا خیلی زود استقلال خود را اعلام کرد، در حالی که این حرکت در فرانسه با تأخیر زیاد و با سرعت کم جریان پیدا کرد، درست شبیه روند و سرنوشتی که قبل از آن برای رشته جامعه‌شناسی طی شده بود.

در ایالات متحده‌ی آمریکا از همان زمانی که ایده‌ی دولتی که باید توسط "مردان عرصه‌ی عمومی" هدایت شود، به رسمیت شناخته شد، حق حضور در سیاست و دسترسی به آموزش سیاسی، به یک "حق همگانی" و متعلق به کلیه‌ی شهروندان "تبدیل گردید. این مهم بیان‌گر این نکته اساسی است که در این‌جا عمل سیاسی بیش و پیش از آن که یک نقش طبقاتی باشد، یک تصمیم فردی است. این گونه بود که مشارکت سیاسی توده‌ها در آمریکای قبل از جنگ به منصفه ظهور می‌رسد (Ibid, p.49).

مرور خط سیر تحول و تکامل علوم سیاسی در ایالات متحده‌ی آمریکا نشان می‌دهد که این علم در بستر مطالعات تاریخی- سیاسی متولد می‌شود. در واقع با پذیرش ایده و نظریه‌ی

واقع‌گرایی تاریخی توسط سیاست‌شناسان آمریکایی، آن‌ها تلاش کردند تا به ساختارهای سنتی و حاکمیت مطالعات مربوط به قانون اساسی و حقوق عمومی پایان دهند. آنان همت خود را مصروف این نمودند که ببینند چگونه احزاب سیاسی، دولت مدنی و ساختار اداری موجود در زندگی سیاسی ایالات متحده‌ی آمریکا عمل نموده و ایفای نقش می‌نمایند.

در این راستا، تاریخ‌دانان و تاریخ‌شناسان آمریکایی نیز به نوبه‌ی خود تلاش آن داشتند که وفاداری سنتی خویش را به قاعده‌ی برخاسته از شرایط استثنایی گذشته آمریکا به سوی نیروهای جدید منبث از مدرنیته لیبرال در این کشور سوق دهند. آنان در جستجوی پایه‌های اقتصادی و اجتماعی برای سیاست در آمریکا، با الزام خود به استفاده از روش‌های مدرن، کمک‌شایانی به تولد و تحول علوم سیاسی در آمریکا نمودند. با این همه، آنان هنوز رویکرد مسلط قبل از جنگ خود را مبنی بر ارجاع دادن دائمی اصول منحصر به فرد و استثنایی آمریکایی خویش به میراث انگلیسی گذشته‌شان حفظ کرده بودند.

همان‌گونه که قبل از این برای اقتصاد و جامعه‌شناسی نیز اتفاق افتاده بود، تاریخ‌دانان و سیاست‌شناسان هم به شکافی که بین گذشته و آینده پدید آمده بود، اذعان داشتند. هنوز تعداد زیادی سیاست‌شناس تاریخی و تاریخ‌دان معاصرگرا و دغدغه‌مند مسائل روز وجود داشت که در به کارگیری روش فهم و تحلیل گذشته بر اساس لحاظ شواهد و قرائن محیط زمانی و مکانی اشتراک نظر داشتند. اینان آرزو و بنای آن داشتند که تاریخ را در بوته‌ی تجزیه و تحلیل، ترکیب و تفسیر قرار دهند. به این ترتیب، تفکیک تخصص‌ها نه باعث آن گشته بود که سیاست‌شناسان فهم تاریخی پدیده‌های سیاسی را کنار بگذارند و نه تازگی و به روز بودن حوادث سیاسی در عصر ترقی و پیشرفت موجب انقطاع از گذشته شده بود. اما اشتیاق به آرام‌سازی فضای چالشی، نزاع‌آلود و نسبی‌گرایانه مطالعات تاریخی با بهره‌مندی و به کارگیری روش‌های علمی، سیاست‌شناسان را به تکاپو واداشته بود که به بازاندیشی و بازبینی گرایش و رشته‌ی خویش پردازند. آنان به تدریج به این سمت و سو میل پیدا کردند که خود را بیشتر به عنوان بخشی از ترکیبات جامعه‌شناسی معرفی کنند تا این که هم‌چون گذشته در زیر سایه‌ی سنگین تاریخ و گرایش‌ات تاریخی باقی بمانند. بدین‌سان سیاست‌شناسان در جستجوی آن بودند که در واقع به راه‌هایی دسترسی پیدا کنند که بتوانند کار و محصول علمی خاص و مخصوص به خود را ارائه نمایند (Ibid, p.297-98).

در حالی که در فرانسه آموزش حقوق از امتیاز و برتری خاصی برخوردار بود، در ایالات متحده‌ی آمریکا، این علوم سیاسی بود که از ارزش قابل توجهی بهره‌مند گشته بود. در فرانسه، این

دانشکده‌های حقوق بودند که مواد درسی مربوط به علم سیاست را نیز در قالب رشته حقوق عمومی تدریس می‌کردند، در حالی که در ایالات متحده‌ی آمریکا علوم سیاسی خیلی زود از فلسفه و حقوق عمومی و تاریخ جدا گشته و به صورت یک رشته مستقل به حیات علمی خود ادامه داد.

تقریباً از ابتدای شکل علوم سیاسی آمریکا، دو گرایش عمده در درون آن قابل شناسایی بوده است: سنت بزرگ تاریخی و قضایی و سپس از سال ۱۸۹۰ به بعد یک گرایش تجربی که در سال‌های دهه‌ی بیست قرن بیستم به اوج رسیده و حتی راه افراط در پیش می‌گیرد. تاریخ‌های ذکر شده البته نقاط عطفی در تاریخ تحول و تطور جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی آمریکا نیز محسوب می‌شوند. در درون این دو گرایش کلان تاریخی و تجربی، گام‌های چندی نیز قابل تفکیک و تمایز است: گام اول عبارتست از داده‌ها یا رویکردهای نهادی یا نهادگرایانه و گام دوم به داده‌ها یا رویکردهای روان‌شناسانه مربوط می‌شود (Grawitz, 1984: 289).

اصلاحات سال ۱۹۴۵، عمیقاً تدریس علم سیاست در فرانسه را تحت تأثیر قرار داده و متحول ساخت. تأسیس انستیتوهای مطالعات سیاسی (IEP) به عنوان موسسات مجزا و مستقل از دانشکده‌های حقوق و ادبیات، چه به لحاظ ساختاری و سازمانی و چه از نظر اداری و تدریس، گام مهمی در راستای تحول در علوم سیاسی فرانسه به شمار می‌رود. با این حال، در حوزه پژوهشی که در چارچوب مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه (CNRS) صورت گرفته و سازمان یافته است، علوم سیاسی کماکان وابسته به حقوق باقی ماند (Robson 1953-54, pp. 121-157 and Favre, 1989. p 331).

برخلاف فرانسه، در ایالات متحده آمریکا، از همان ابتدای قرن بیستم، علوم سیاسی به یکی از بخش‌های اصلی دانشگاه‌های آمریکا تبدیل گشت: از سال ۱۹۰۰، علوم سیاسی به عنوان یک رشته‌ی مستقل شروع به رشد و توسعه در اکثر دانشگاه‌های ایالات متحده آمریکا نمود، به طور مثال در خلال سال‌های ۴۸-۱۹۳۵، میانگین تعداد دکتراهای (Ph.D) رشته‌ی علوم سیاسی در دانشگاه‌های آمریکا رقم یکصد فارغ‌التحصیل در سال را نشان می‌دهد و این یعنی اوج استقلال و تخصص‌گرایی در علوم سیاسی آمریکا.

چارلز مریام، توسعه‌ی علوم سیاسی در ایالات متحده‌ی آمریکا را به چهار دوره‌ی عمده تقسیم می‌کند: (۱) تا سال ۱۸۵۰ که در آن بیشترین تکیه بر فلسفه و روش‌ها بیشتر قیاسی بود، (۲) از سال ۱۸۵۰ تا ۱۹۰۰: زمانی که بیشتر روش‌های تاریخی و مقایسه‌ای ظاهر و حاکم گشتند، (۳) از سال ۱۹۰۰ تا سال ۱۹۲۳: دوه‌ای که در آن مشاهده و سنجش و اندازه‌گیری به روش‌های

رایج و متداول تبدیل شدند، ۴) از سال ۱۹۲۳ به بعد که در آن مطالعات بالینی روان‌شناسانه پدیده‌های سیاسی از جایگاه رو به رشد والایی بر خوردار گشت.

در واقع می‌توان گفت که علوم سیاسی آمریکا در سال‌های دهه‌ی ۱۸۸۰ بود که سر بر آورد، زمانی که مدرسه علوم سیاسی^۱ در دانشگاه کلمبیا تأسیس گردید.^۱ از آن زمان به بعد، دو گرایش یا جریان در علوم سیاسی آمریکا از یکدیگر متمایز گردید: "سنت بزرگ تاریخی و قضایی و سپس، از سال ۱۸۹۰ به بعد، جریان تجربه‌گرا که دوران اوج و حتی افراط خود را در سال ۱۹۲۰ تجربه می‌کند. این تاریخ‌ها، زمان‌های موازی با زمان تحول و نقطه‌ی تلاقی جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی نیز به حساب می‌آید" (Grawitz, 1984: 289).

همان‌گونه «پیر فاور» می‌گوید: "در ایالات متحده‌ی آمریکا رشد و توسعه‌ی جامعه‌شناسی عملاً هم زمان و مقارن با توسعه و تطور علوم سیاسی در این کشور بوده است (جامعه‌شناسان، بنیان‌گذاران اصلی "موسسه‌ی آمریکایی علوم اجتماعی"^۳ در سال ۱۸۶۵ و "موسسه‌ی جامعه‌شناسی آمریکایی"^۴ در سال ۱۹۰۶ بوده‌اند) بر خلاف آنچه که در فرانسه اتفاق افتاد، در ایالات متحده‌ی آمریکا، از یک سو جامعه‌شناسی در فاصله‌ی بین دو جنگ، قدرتمندانه رشد و توسعه می‌یابد و از سوی دیگر، جامعه‌شناسان آمریکایی از بدگمانی‌ای که همکاران فرانسوی آنان در مدت زمان طولانی بعد از دورکهایم نسبت به تحلیل سیاسی داشته‌اند، دور بوده‌اند. جامعه‌شناسی آمریکایی همزمان و در بیشتر اوقات جامعه‌شناسی سیاسی نیز بوده است. این جامعه‌شناسی، حداقل به اندازه‌ی خود علوم سیاسی نهادگرایی آمریکایی آن زمان، بلکه بیشتر از آن، در شکل‌گیری و تولد علوم سیاسی امروزی آمریکا، مؤثر و تعیین‌کننده بوده است" (Favre, 1985: 20).

1. The School of Political Science

۲. نقاط عطف مهم تاریخی سیر تحول علوم سیاسی در آمریکا:

۱۸۸۰: تأسیس مدرسه‌ی علوم سیاسی در دانشگاه کلمبیا

۱۸۸۶: آغاز به چاپ و انتشار مجله‌ی معروف Political Science Quarterly

۱۸۸۷: تأسیس دانشگاه و موسسه‌ی تاریخی و سیاسی جان هاپکینز

(Johns Hopkins University and Johns Hopkins Historical and Political Science Association)

(American Political Science Association)

۱۹۰۳: تأسیس موسسه‌ی علوم سیاسی آمریکا

American Political Science Review

۱۹۰۶: انتشار مجله‌ی معروف و معتبر

۱۹۳۲: آغاز مطالعه‌ی افکار عمومی و انجام نخستین نظر سنجی

۱۹۴۵: آغاز مطالعه‌ی علمی انتخابات در علوم سیاسی آمریکا

3. The American Social Science

4. The American Sociological Association

به اعتقاد «پیر فاور»، علوم سیاسی فرانسه، حداقل در شکل جامعه‌شناسی سیاسی آن، نمی‌توانسته است رشد و توسعه یابد، چرا که حقوق‌دانان نه تنها انحصار آموزشی علوم سیاسی بلکه همه‌ی علوم اجتماعی را از آن خود می‌دانستند... حقوق عمومی خود را به دانشکده‌های حقوق تحمیل کرده بود و در پایان قرن نوزدهم زمانی که علوم سیاسی توانست برای مدتی هر چند کوتاه، نقش نردبان را برای حقوق عمومی بازی کند، ولی خیلی زود به حاشیه رانده شد (Ibid.p.33). حقوق عمومی حوزه‌ی مطالعاتی و تحقیقاتی بسیار وسیعی را برای خود تعریف می‌کند، به گونه‌ای که بر حوزه‌ی بسیار وسیعی از علوم اجتماعی و سیاسی مسلط می‌گردد. از جانب دیگر، فقط تعداد کمی از جامعه‌شناسان فرانسوی نظیر «تارد»^۱ و «گوستاولوبون»^۲ از تخصیص دادن بخشی از کارهای علمی خود به موضوعات سیاسی دریغ نمی‌کردند و این یعنی وجود فاصله‌ی زیاد بین جامعه‌شناسی و علوم سیاسی فرانسه. به نظر فاور: «اگر چه دور کهایم و دور کهایمی‌ها موفق می‌شوند که یک روش مدرن بر مطالعات جامعه‌شناسانه حاکم کنند و به عنوان بنیان‌گذاران موفق یک رشته علمی واقعی شناخته می‌شوند، ولی هم اینان از درگیر شدن در مطالعه‌ی امور سیاسی معاصر سر باز می‌زنند و بدین ترتیب به صورت نهادی یک " نیم شکست " جدی را به نام خود ثبت می‌کند (Ibid.p.34). جامعه‌شناسی فرانسه از پذیرفتن نقش مادری برای علوم سیاسی این کشور امتناع می‌ورزد.

نکته دیگری که جا دارد به این واقعیت افزوده شود این است که " در دانشکده‌های ادبیات هم فقط تعداد کمی از افراد حاضر می‌شوند به سرمایه‌گذاری در موضوعاتی که به علوم سیاسی مربوط می‌شود، بپردازند. مثل هانری میشل و پایان نامه‌اش درباره‌ی " ایده‌ی دولت " در سال ۱۸۹۵ (Ibid) " و این یعنی واگذاری کامل سرنوشت علوم سیاسی فرانسه به دست دانشکده‌های حقوق و اساتید حقوق عمومی.

می‌توان ادعا کرد که در فرانسه پروژه‌ی شکل‌گیری علوم سیاسی عملاً به انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ بر می‌گردد، " ولی دانشکده‌های حقوق خیلی زود آموزش آن را به دست می‌گیرند، آموزش که برای آنان بازگشتی دوباره و کسب اعتباری مجدد برای ادامه‌ی روند گذشته به حساب می‌آمده است. بدین سان علوم سیاسی از هر نوع نوآوری باز می‌ماند، امری که تا سال‌های ۱۹۵۰ ادامه می‌باید. به این ترتیب، در طول یک قرن، تمام تلاش‌های متعدد و مکرر

1. Tarde

2. Gustave Le Bon

برای شناساندن علوم سیاسی به عنوان یک رشته‌ی آموزشی و به عنوان یک رشته‌ی علمی مستقل بی‌ثمر و بی‌نتیجه می‌ماند (Ibid). در پاسخ به چرایی این تأخیر «مادلین گراوینتز» سه دلیل را ذکر می‌کند: مقاومت لجوجانه‌ی دانشکده‌های حقوق، تأخیر، عقب ماندگی و بی‌ثباتی دولت در امر سیاست داخلی، برخلاف پیشرفت و پیشروی آن در سیاست خارجی و بالاخره نامعین و نامطمئن ماندن دانش سیاسی (Grawitz, 1985: 29).

علی‌رغم این که علوم سیاست فرانسه در نیمه‌ی دوم قرن بیستم در روندی پرشتاب و صعودی هویت خود را بازیافته و به اصالت خود باز می‌گردد، ولی بنا به آماري که «موريس گودولير» ارائه می‌کند، هنوز که هنوز است فاصله‌ی علوم سیاسی با رشته حقوق و علوم قضایی بسیار است: ۱۳۵۰ مدرس در دانشکده‌های حقوق و ۶۰ محقق در مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه (CNRS) و برای علوم سیاسی، ۱۲۰ مدرس در دانشگاه‌ها و موسسات بزرگ آموزش عالی و به همین تعداد هم محقق در مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه (CNRS) (Godelier, 1982: 63) به این ترتیب برخی معتقدند که تاریخ واقعی علوم سیاسی فرانسه از سال ۱۸۷۱ آغاز می‌شود، زمانی که مدرسه‌ی آزاد علوم سیاسی^۱ تأسیس گشته و یک تقویم کاری و زمانی برای رشد و توسعه‌ی این رشته پیشنهاد شده و شروع می‌شود.^۲ به اعتقاد پیر فاور

1. L'Ecole Libre des Sciences Politiques

۲. مراجعه شود به:

Philippe Braud , la science politique , paris. P.U.F. , 1982 , pp , 35-40 , and Pierre Favre in J. Lece , M.Grawitz , Traite' de science Politique pp.28-40.

۱۸۷۱: تأسیس مدرسه‌ی آزاد علوم سیاسی (L'Ecole Libre des Sciences Politiques)

۱۸۷۵: انتشار مجله‌ی " سال سیاسی " (La Revue Anne'e Politique)

۱۸۸۵-۹۵: استقرار مجموعه‌ای از نشانه‌هایی که حکایت از شکل‌گیری یک رشته علمی دارد

۱۸۹۴: انتشار " مجله‌ی سیاسی و پارلمانی " (Revue Politique et Parlementaire)

۱۸۹۴: انتشار مجله‌ی حقوق عمومی و علوم سیاسی "

(Revue du droit Public et de la Science Politique)

۱۹۴۵: تبدیل مدرسه‌ی آزاد علوم سیاسی به انستیتوی مطالعات سیاسی و بنیاد ملی علوم سیاسی

(Fondement National des Sciences Politiques) (Institut d, Etudes Plitiques)

۱۹۴۹: تأسیس موسسه‌ی فرانسوی علوم سیاسی (L'Association Francaise de Science Politique)

۱۹۵۱: انتشار مجله‌ی فرانسوی علوم سیاسی (La Revue Francaise de Science Politique)

۱۹۵۴: وارد کردن آموزش علوم سیاسی در دوره‌ی لیسانس حقوق

۱۹۵۶: نهادینه کردن علوم سیاسی با تأسیس دوره‌ی تحصیلات تکمیلی علوم سیاسی و تأسیس گروه

پژوهشی مستقل علوم سیاسی در بنیاد ملی علوم سیاسی فرانسه

۱۹۷۱: تأسیس دوره‌ی تربیت مدرس خاص علوم سیاسی که برای نخستین بار مستقل از حقوق عمومی

تعریف می‌شود.

" تکوین و پیدایش علوم سیاسی فرانسه در نیم قرن می‌شود که فرانسه را از جنگی به جنگی دیگر وارد می‌سازد، (۱۸۷۱) تأسیس مدرسه‌ی آزاد علوم سیاسی توسط «امیل بوتمی»^۱، ۱۹۱۳ و انتشار کتاب «آندره زیگفرید»^۲ با عنوان «نمای سیاسی فرانسه غرب در جمهوری سوم»^۳.

در واقع تاریخ علوم سیاسی در فرانسه با دو موج سهمگین پیاپی ترسیم می‌گردد: نخستین موج گستره‌ی نهایی خود را در چهل سالی که از آن سخن گفتیم یعنی بین سال‌های ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۳ پیدا می‌کند، این موج نزول و افول خود را در سال‌های ۳۵-۱۹۳۰ تجربه می‌کند، از اینجاست که موج دوم متولد می‌شد و این موج در سال‌های ۵۶-۱۹۴۳ به اوج قدرت و توان خود نائل می‌گردد، این جاست که علوم سیاسی به عنوان یک رشته‌ی مستقل به طور قطعی نهادینه شده و تا امروز ادامه می‌یابد" (Favre, 1989: 8-7).

در موج اول تحول و تطور علوم سیاسی در فرانسه، می‌توان سه مرحله‌ی مختلف نسبتاً متوالی را از یکدیگر متمایز ساخت:

مرحله‌ی اول یا مرحله‌ی علوم سیاسی به مثابه فلسفه اجتماعی؛ در این مرحله تحت عنوان "سیاست علمی" می‌توان به آثاری نظیر "فلسفه علوم سیاسی"^۴ از امیل آکولاس^۵ در سال ۱۸۷۷، "دولت: ریشه‌ها، طبیعت و اهداف"^۶ از آلبرت رنارد^۷ در سال ۱۸۸۵ و "سیاست تجربی"^۸ از لئون دونات^۹ در سال ۱۸۸۵ اشاره کرد.

مرحله‌ی دوم یا مرحله‌ی علوم سیاسی به مثابه حقوق عمومی: در این مرحله "حقوق عمومی رشد و توسعه‌ی قدرتمندی را تجربه می‌کند، توسعه‌ای آن‌چنان پرتوان که تلاش می‌کند تا علوم سیاسی را ضمیمه‌ی خود سازد و یا حتی بالاتر از آن، خود علوم سیاسی شود، یا

۱۹۷۷: تأسیس دوره‌ی لیسانس علوم سیاسی در دانشگاه‌های فرانسه

۱۹۸۳: تأسیس بخش خاص و مستقل علوم سیاسی در "مرکز ملی تحقیقات علمی" (CNRS) فرانسه

1. Emile Boutmy

2. Andre' Siegfried

3. Tableau Politique de la France de ,Ouest sous la Troisieme Republique

4. Philosophie de la science politique

5. Emile Aollas

6. L'Etat, ses Origines, sa nature, son but

7. Albert Regnard

8. La politique Experimentaale

9. Le'on Donnat

به عبارتی کاملتر به تنهایی جامعه‌شناسی را نیز شامل گردد. ظرفیت حقوق عمومی در این مرحله به گونه‌ای است که رشته‌ها و گرایش‌های متعددی را به عاریت گرفته و زیر چتر خود قرار می‌دهد" (Ibid. p.68).

مرحله سوم یا مرحله روان‌شناسی جمعی و علوم سیاسی (۱۹۱۰-۱۸۹۰): در این دوره گرایشی با عناوین گوناگون خود را در ذیل علوم سیاسی تعریف می‌کند، عناوینی نظیر " روان‌شناسی جمعی"^۱، " روان‌شناسی اجتماعی"^۲، " روان‌شناسی نژادها"^۳، " روان‌شناسی ملت‌ها"^۴، " روان‌شناسی جمعیت‌ها"^۵ یا حتی " روان‌شناسی طبقات"^۶.

در این زمینه پیش از هر کس باید به آثار «تارد» اشاره کرد، خصوصاً کتاب " قوانین تقلید"^۷ تقلید^۷ ایشان که در سال ۱۸۹۰ منتشر شد، کتاب " جمعیت مجرم"^۸ زیگهل^۹ در سال ۱۸۹۲ و دو کتاب گوستاو لوبون با عناوین " قوانین روان‌شناسانه تکامل ملت‌ها"^{۱۰} در سال ۱۸۹۴ و " روان‌شناسی جمعیت‌ها"^{۱۱} در سال ۱۸۹۵.

به تعبیری دیگر، در بین سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۰، نخستین مرحله‌ی ظهور علوم سیاسی در فرانسه به طور کامل اتفاق می‌افتد. رشته‌های مختلف به خوبی از یکدیگر تفکیک شده و متمایز می‌گردند: فلسفه، حقوق عمومی، اقتصاد، جامعه‌شناسی و علوم سیاسی. در طول سی سال بعد همین روند به درستی تثبیت می‌شود. فاصله‌ی بین دو جنگ جهانی اول و دوم، به طور خاص برای علوم سیاسی این کشور، دوره‌ی گذار محسوب می‌شود. از ۱۹۴۳ تا ۱۹۵۶ است که همه چیز تغییر می‌کند، از این‌جا به بعد است که موج دوم تکامل و بلوغ سیاسی فرانسه آغاز می‌گردد (Grawitz.1985: 35-37). در ایالات متحده‌ی آمریکا تا نیمه‌های قرن بیستم، اردوگاه علوم سیاسی این کشور توسط دو قطب اداره می‌شد؛ تحقیقات دانشگاهی که بیشتر بر روی

1. Psychologie collective
2. Psychologie Sociale
3. Psychologie des races
4. Psychologie des peuples
5. Psychologie des foules
6. Psychologie des classes
7. La lois de l'imitation
8. La- Foule de'linquante
9. Sighele
10. Les lois psychologiques de l'evolution des peuples
11. Psychologie des foules

مطالعات "حکومت" ^۱ و "دستگاه‌های اجرایی یا ساختار اداری" ^۲ متمرکز بود و خارج از دایره این دو محور مطالعاتی حاکم، جریان دائمی و مستمر فلسفه‌ی سیاسی و تاریخ اندیشه‌ی سیاسی هم به حیات خود ادامه می‌داد. ذیل مطالعات مربوط به حکومت، در واقع دامنه‌ی وسیع مطالعات قانون اساسی، به معنای فرانسوی آن در جریان بود؛ مطالعات مربوط به موسسات و نهادهای سیاسی، نظام‌های سیاسی، انواع عمل سیاسی و اشکال رفتار سیاسی. در مطالعات معطوف به دستگاه‌های اجرایی نیز مطالعه‌ی اعمال و درخواست‌های اداری، به تعبیر فرانسوی آن صورت می‌گرفت؛ مجموعه‌ای از تحقیقات که در آن محقق و کارمند هم‌گرایانه مشارکت داشتند. این نوع از مطالعات و تحقیقات پس از بحران ۱۹۲۹ ابعادی ملی و گسترده به خود می‌گیرد.

بلاشک یکی از تخصص‌های محبوب و مشهور در علوم سیاسی مدرن آمریکا عبارت است از گرایش روان‌شناسانه که مظهر و تجسم آن را می‌توان در آثار «هارولد لاسول» ^۳ مشاهده کرد. امروزه در ایالات متحده‌ی آمریکا روان‌شناسی به صورت عام و کلان و روان‌شناسی سیاسی به طور خاص و همین‌طور روان‌شناسی اجتماعی به طور اخص و خرد، در اوج شکوفایی و رشد خود به سر می‌برند. حوزه‌های مطالعاتی روان‌شناسانه در حال گسترش روز افزون و توسعه‌ی بیش از پیش است.

در ایالات متحده‌ی آمریکا، علوم سیاسی همچون اقتصاد در مرحله‌ی اول و جامعه‌شناسی در مرحله بعد از آن، "در جست‌جوی نظریات تشریحی - تفسیری، روش‌های تعمیمی و همین‌طور الگوی‌های علمی (Grawitz, p.290) است."

به اعتقاد «گراویتز» امروزه در علوم سیاسی فرانسه "نفوذ و تسلط نظریات، الگو و روش‌های آمریکایی قطعی است، اما در کنار آن دسته از آثار علمی که از این [پارادایم مسلط] الهام می‌گیرد؛ می‌توان از یک سو به آثار انتقادی فراوان و از سوی دیگر به آثاری اشاره کرد که اساساً در فضایی متفاوت نگاشته شده و تولید می‌شوند (Ibid.p.292)."

از دهه‌ی پنجاه، خصوصاً دهه‌ی شصت قرن بیستم، علوم سیاسی فرانسه علاوه بر کار بر روی موضوعات متنوع، بر روی تعدادی از این موضوعات به طور خاص متمرکز می‌گردد، موضوعاتی نظیر زندگی سیاسی در فرانسه، احزاب سیاسی (با نقطه عزیمت کتاب راهنمای

1. Government
2. Public Administration
3. Harold D.Laswell

«موريس دوورژه» در این زمینه یعنی کتاب احزاب سیاسی (۱۹۵۱ ایشان)، انتخابات، افکار عمومی، ایدئولوژی‌ها و مکاتب سیاسی. در این سال‌ها، بخش قابل توجهی از علوم سیاسی فرانسه مطالعات نهادگرایانه را مسأله و محور اصلی کار علمی خود قرار می‌دهد. سه حوزه‌ی تحقیقاتی که در این زمینه مورد اهتمام و توجه خاص قرار می‌گیرند، عبارتند از: نظام سیاسی، نظام احزاب یا نظام حزبی و روابط نیروهای انتخاباتی شامل افکار عمومی، چگونگی شکل‌گیری، اثرپذیری و اثرگذاری آن و الگوهای اظهار نظر و بیان‌های انتخاباتی. تحت تأثیر آثار مشهور «ریمون آرون»، حوزه‌ی مطالعات روابط بین‌الملل نیز در خلال این سال‌ها از گسترش و شکوفایی خوبی برخوردار می‌شود. فلسفه و اندیشه‌ی سیاسی جایگاه همبستگی خود را داراست. امروز علوم سیاسی فرانسه در حال تجربه‌ی اوج‌تطور و تکامل خود است. آموزش علوم سیاسی امروزین فرانسه به سه گروه موضوعی تقسیم شده است که البته کمتر با هم مرتبط هستند: نخست تاریخ اندیشه و فلسفه‌ی سیاسی؛ سپس نهادهای سیاسی و تاریخ سیاسی و بالاخره جامعه‌شناسی سیاسی. علوم سیاسی فرانسه در این روند رشد و توسعه از نقاط قوت و فرصت‌های چندی نیز برخوردار است: "رشد قابل توجه در زمینه‌های جامعه‌شناسی سیاسی، تحلیل اشکال دولت، مطالعه‌ی سیستم‌های سیاسی و مطالعه‌ی اندیشه‌های سیاسی" (Godelier 1982: 36). در عین حال رشته‌های روابط بین‌الملل و مسائل استراتژیک از رشد و توسعه‌ی کمتری برخوردار بوده‌اند.

نتیجه‌گیری

مطالعه‌ی سیر تحول و تکامل علم سیاست در هر یک از جوامع، خصوصاً در چارچوب تحول و تطور علوم اجتماعی به مثابه بستر تولد این علم، قالب روشی قابل توجهی را در اختیار می‌گذارد که با کمک آن می‌توان علاوه بر فهم سرشت و سرنوشت و نیز رویکردها و گرایش‌های موجود در علم سیاست آن جامعه، به درک قابل قبولی از سیاست عملی در آن جامعه نیز دست یافت. اگر تحول و تطور علوم اجتماعی نوین را وامدار غرب بدانیم، قطعاً دو جامعه از جوامع غربی در این زمینه پیشتاز و تأثیرگذارتر بوده‌اند، آمریکا و فرانسه. لذا هم مطالعه و تحلیل سیر تحول و تطور علوم اجتماعی در این جوامع می‌تواند مفید باشد و هم خصوصاً بررسی تحول و تطور علم سیاست به مثابه‌ی یکی از آخرین مولودهای علوم اجتماعی جالب توجه و درس‌آفرین می‌باشد.

رشته‌های علوم اجتماعی و استخراج تعریفی برای آن از این منظر افق‌های جدیدی را فراروی تعریف از علم سیاست قرار می‌دهد که در آن تجزیه و تحلیل اشکال و ابعاد مختلف زندگی سیاسی انسان، چه در سطح فردی و چه در سطح اجتماعی، به عنوان موضوع علم سیاست تعریف می‌شود. بر اساس این تعریف، تفسیر و تأویل واقعیت سیاسی که بخش قابل توجهی از آن، نیروهای اجتماعی و سیاسی و کنش‌ها و واکنش‌های ناشی از تعامل و گاه تقابل آنان می‌باشد، در حوزه‌ی مطالعات علم سیاست قرار می‌گیرد.

با تلاش برای تعریف علم سیاست به مثابه رشته‌ای از علوم اجتماعی، چگونگی تولد جامعه‌شناسی سیاسی به مثابه رشته‌ای بین رشته‌ای، قابل فهم‌تر شده و سیر تحول و تطور علم سیاست در بستر علوم اجتماعی و تولد موضوعات تخصصی در حوزه این علم به روشنی قابل تحلیل و درک می‌گردد.

هر چند که علوم اجتماعی و از جمله علوم سیاسی ماقبل قرن بیستم آمریکا تحت تأثیر علوم اجتماعی و علوم سیاسی قرن‌های هجده و نوزده اروپا و از جمله فرانسه بوده است، ولی علوم اجتماعی و علوم سیاسی نوین در آمریکا تولد، تحول، تکامل و تطور یافته است.

علوم سیاسی نوین آمریکا حداقل نیم قرن قبل از علوم سیاسی امروزی فرانسه در بستر مطالعات تاریخی و با پشتوانه‌ی جامعه‌شناسی شکل گرفته و قوام می‌یابد. به این دلیل تاریخی، خیلی زود جامعه‌شناسی سیاسی به عنوان رشته‌ای بین رشته‌ای در دامن جامعه‌شناسی و علوم سیاسی آمریکا متولد می‌گردد. رشد این گرایش باعث به روز شدن علوم سیاسی آمریکا و بهره‌مندی آن از روش‌ها و نظریات مدرن و نوین می‌گردد.

در حالی که در فرانسه، سایه‌ی سنگین و انحصارطلبی دانشکده‌ی حقوق و رشته‌ی حقوق عمومی مانع از تولد به موقع علوم سیاسی نوین این کشور می‌گردد، تلاش‌های گاه و بی‌گاه برخی از محققین دانشکده‌های ادبیات در زمینه پرداختن به امر سیاسی نیز ره به جایی نمی‌برد.

بر خلاف آمریکا که جامعه‌شناسان، خود امر سیاسی را از موضوعات مطالعه خویش قرار می‌دهند، در فرانسه جامعه‌شناسان از چنین تمایل و گرایشی برخوردار نیستند و همین امر باعث تولد با تأخیر فراوان جامعه‌شناسی سیاسی مدرن در فرانسه می‌گردد.

امروزه علوم سیاسی فرانسه اگر چه از رشد قابل توجهی برخوردار گشته است، ولی در موارد متعددی تحت تأثیر شدید علوم سیاسی آمریکا محسوب می‌شود، هر چند که در مواردی نظیر جامعه‌شناسی سیاسی و مباحثی هم‌چون تحلیل اشکال دولت و مطالعه‌ی نظام‌های سیاسی

این فاصله کمتر شده است، ولی در خصوص مطالعات و تخصص‌های رشته‌ی روابط بین‌الملل و از جمله مطالعات منطقه‌ای و مسائل استراتژیک این فاصله هنوز بسیار زیاد است. از دهه‌ی هفتاد قرن بیستم به بعد، علوم سیاسی فرانسه حوزه‌ی مطالعاتی خود را به طور جدی گسترش داده و تنوع می‌بخشد، به گونه‌ای که واقعاً به یک رشته‌ی کاملاً مستقل و جا افتاده تبدیل می‌شود، رشته‌ای که در آن رقابت علمی بر سر "مسأله" ها و موضوعات پژوهشی عینی، اعم از بنیادین، توسعه‌ای و کاربردی است. از اواخر قرن بیستم، سه رویکرد کلان در علوم سیاسی فرانسه به رقابت با یکدیگر پرداخته‌اند:

- ۱- رویکرد نهادگرایانه که در قالبی سنتی به توضیح سیاست یا امر سیاسی در چارچوب علم سیاست می‌پردازد؛
 - ۲- رویکرد جامعه‌شناسانه که به طور روزافزونی به سیاست، ابعاد اجتماعی می‌بخشد یا به عبارت بهتر با توجه روزافزون به ابعاد و ساختارهای اجتماعی سیاست؛ امر، پدیده و عمل سیاسی را در بسترها و زمینه‌های اجتماعی آن مورد تحلیل و توضیح قرار می‌دهد؛
 - ۳- رویکرد فلسفی که غالباً در چارچوبی انتقادی سعی در جابه‌جایی سوال‌های سنتی نموده و با برجسته کردن مسأله‌ها و مشکلات جدید، تلاش می‌کند تا روح و ابعاد جدیدی به مطالعات این حوزه بخشد، مشکلاتی نظیر سوال از بنیادهای علم سیاست، از فهم سیاسی، از اخلاق سیاسی و از حقیقت یا امر حقیقی در سیاست (Ibid, p.40).
- همان‌گونه که مشاهده شد، با وجود تعلق آمریکا و فرانسه به حوزه‌ی فرهنگ و تمدن غربی، سیر تحول و تطور علوم اجتماعی و علوم سیاسی در این دو جامعه بسیار متفاوت و متنوع بوده است. در ایالات متحده‌ی آمریکا علم سیاست از درون مطالعات تاریخی متولد می‌شود و در نتیجه با راحتی و روانی بیشتری به عنوان یک رشته مستقل گسترش یافته، رشد کرده و تکامل می‌یابد، در حالی که در فرانسه خشکی و سختی رشته‌ی حقوق و سنگینی سایه‌ی آن بر سر علوم سیاسی این کشور مانع از استقلال به موقع و رشد و ترقی بعدی آن می‌گردد. با وجود تولد پوزیتیویسم در فرانسه و بهره‌مندی این کشور از میراث آگوست کنت پدر بنیانگذار جامعه‌شناسی مدرن، اما در ایالات متحده آمریکا است که از سال‌های ابتدایی قرن بیستم، کمیت‌گرایی و تجربه‌گرایی به رویکرد غالب در علوم اجتماعی و علوم سیاسی تبدیل می‌گردد. حوزه‌های مطالعات تخصصی علوم سیاسی آمریکا نظیر مطالعه‌ی ساختارها، نهادها، احزاب،

انتخابات، رفتار سیاسی، نظر سنجی‌های سیاسی و... با تأخیر چند دهه‌ای وارد حوزه‌های مطالعاتی علوم سیاسی فرانسه می‌گردد، در حالی که البته فرانسه هم از برخی موضوعات مطالعاتی خاص خود بی بهره نبوده است.

در صورتی که قرار باشد این مطالعه به سایر جوامع، از جمله جوامع غیر غربی تعمیم داده شود، محصول و نتایج جالب توجه و مفیدی را به همراه خواهد داشت؛ مثلاً اگر در چنین قالبی به سیر تحول و تطور علم سیاست در ایران پرداخته شود، ثمرات آن چه خواهد بود؟ یا اگر احیاناً سیر تحول و تطور علم سیاست در ایران با کشورهای نظیر ترکیه یا مصر و یا حتی هند به صورت تطبیقی مطالعه شود، دستاوردها و محصولات آن چه خواهد شد؟ امید است با ادامه چنین مطالعاتی، افق‌های جدیدی فراروی علوم سیاسی ایران قرار گیرد.

منابع

الف) فارسی

- ابوالحمد، عبدالحمید، (۱۳۶۸)، مبانی سیاست، تهران، توس.
- استیویکلند، دی. ا و ال. وید. آر. جانستون، (۱۳۸۰)، مقدمه‌ای بر تحلیل سیاسی، ترجمه‌ی علی معنوی، تهران، آگه.
- برزگر، ابراهیم، سرپرست‌سادات، سیدابراهیم، (۱۳۸۹)، «علوم سیاسی پروژه‌ای میان رشته‌ای»، فصلنامه‌ی مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی، شماره‌ی ۱، زمستان، صص ۴۶-۲۱.
- تانسی، استیون، (۱۳۸۱)، مقدمات سیاست، ترجمه‌ی هرمز همایون پور، تهران، نی.
- دال، رابرت، (۱۳۶۴)، تجزیه و تحلیل جدید سیاست، ترجمه‌ی حسین ظفریان، تهران، ظفریان.
- دوورژه، موریس، (۱۳۸۶)، اصول سیاست، ترجمه‌ی ابوالفضل قاضی، چاپ هفتم، تهران، علمی و فرهنگی.
- رنی، آستین، (۱۳۷۴)، حکومت : آشنایی با علم سیاست، ترجمه‌ی لیلا سازگار، تهران، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی.
- روریش، ویلفرید، (۱۳۷۶)، سیاست به مثابه علم، ترجمه‌ی ملک یحیی صلاحی، تهران، سمت.
- عالم، عبدالرحمن، (۱۳۷۳)، بنیادهای علم سیاست، تهران، نی.
- لیدز، سی. ا، (۱۳۷۷)، مقدمه‌ای بر علم سیاست، ترجمه‌ی منصور رحمانی و هادی خزاعی، تهران، عطا.
- منتل، شوارتس، (۱۳۷۸)، ساختارهای قدرت (درآمدی بر علم سیاست)، ترجمه‌ی ناصر جمال‌زاده، تهران، مرکز اسناد و انقلاب اسلامی.

ب) انگلیسی و فرانسوی

- Braud , Philippe.(1982), *la science politique* , paris. P.U.F , and Pierre Favre in J. Lece , M.Grawitz , *Traite' de science Politique*.
- Drouard, Alain. (1983), (*sous la direction*) , *Le de'veloppement des sciences sociales en France au tournant des anne'es soixante*, Paris , Centre National de la Recherche Scientifique.
- Favre , Piere.(1985), “ Les condions d'apparition des Sciences Sociales “ , in Jean Leca , et M. Grawitz , *Tratie' de sScience Politique. la Science Politique* , Science sociale , l'ordre politique , Paris , P.U.F.

-
- Favre, Pierre. (1989), *Naissance de la Science Politique en France 1870-1914*, Paris , Fayard.
 - Grawitz , Madeleine. (1984), *Me'thodes des sciences sociales* , Paris , Dalloz.
 - Grawitz , Madeleine. (1988), *L,e-xique des sciences sociales* , Paris , Dalloz.
 - Godelier, Maurice. (1982), *Les sciences de l'homme et de la socie't'e en France : Analyses et proposition, pour une politique nouvelle* ,Paris , la Documentation Francaise.
 - Hauser , Henri. (1930), *L'enseignement des sciences sociales , e'tat actuel de cet enseignement dans les divers pays du monde* , Paris , Librairie Marescq AINE.
 - Ross , Dorothy. (1991), *The Origins of American social Science* , new york , Cambridge University Press, Intuoduction.
 - Robson , William A.(1953-54), *Poitical Science (The University Teaching of Social Sciences)*, Unesco, and Pierre Favre (1989) *Naissance de la Science politique en France 1870-1914*. Paris , Fayard.